

سویہ صفری

التعلیم | education  
فوق | above  
الجمیع | all

# مشکل بزرگ تاجر

PRATHAM BOOKS  
storyweaver



نویسنده: سودیر

مترجم: فرید احمد کریمی

THE YALDA HAKIM FOUNDATION  
Educate-Empower-Inspire



تایر از موتر  
بسیار ناراحت بود.

اکثر اوقات موتور تایر را در سرک  
های بسیار گرم میبرد.





موتور تایر را از روی سنگ های تیز و از میان سرک های گل آلود عبور میداد.



تایر فکر کرد، "چرا  
موتر را ترک نمی  
کنم؟"

بنابراین، او موتور را  
ترک کرد تا پیش یک  
وسیله نقلیه جدید  
برود.



به زودی، او یک  
لاری را پیدا کرد.

او پرسید  
"میتونم تایر تو  
باشم؟"

لاری جواب داد:  
«دقیقا، البته».



همین که لاری حرکت کرد، تایر فریاد زد: "اوه نی، تو خیلی سنگین استی، من پنچر می شوم!"



تایر لاری را ترک کرد تا  
وسیله نقلیه دیگر را  
جستجو کند



بعد، او یک ریکشا را پیدا  
کرد. او پرسید، "میتوانم تیر  
تو باشم؟" ریکشا جواب  
داد "بلی یقیناً!"





همین که ریکشا حرکت کرد، او فریاد زد: «دور شو وگرنه من را چپه می کنی!»  
تایر برای یافتن وسیله نقلیه دیگری، ریکشا را ترک کرد.



تایر از بایسکل پرسید  
که آیا میتواند به او  
محلّق شود.

بایسکل جواب داد:  
"نی، تو اندازه من  
نیستی."



سپس تیر از اسب-گادی پرسید.  
اما این جا هم درست نشد.



تایر خسته و  
غمگین زیر درختی  
نشست.



یک بچه آمد و از او  
پرسید: "آیا همراهی  
من دوست میشوی"

تایر گفت، "بلی!"



آنها حالا با هم گاز می خورند.



با هم بازی می کنند.





همه کارها را با هم انجام می دهند.

## سوالات رهنمودی

۱. چرا تایر از موتر ناراحت بود؟ او تصمیم چه کار را میگیرد؟
۲. چرا تایر لاری را دوست نداشت؟
۳. چرا تایر نتوانست به بایسکل محلق شود؟
۴. بچه در جستجوی چیست؟ آیا تایر با بچه دوست می شود؟ آنها با هم چه می کنند؟
۵. آیا شما دوست دارید؟ با آنها چه می کنید؟